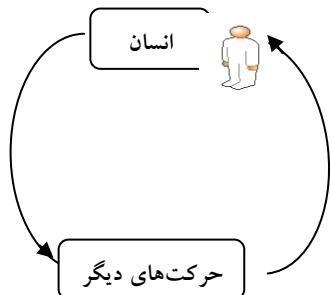




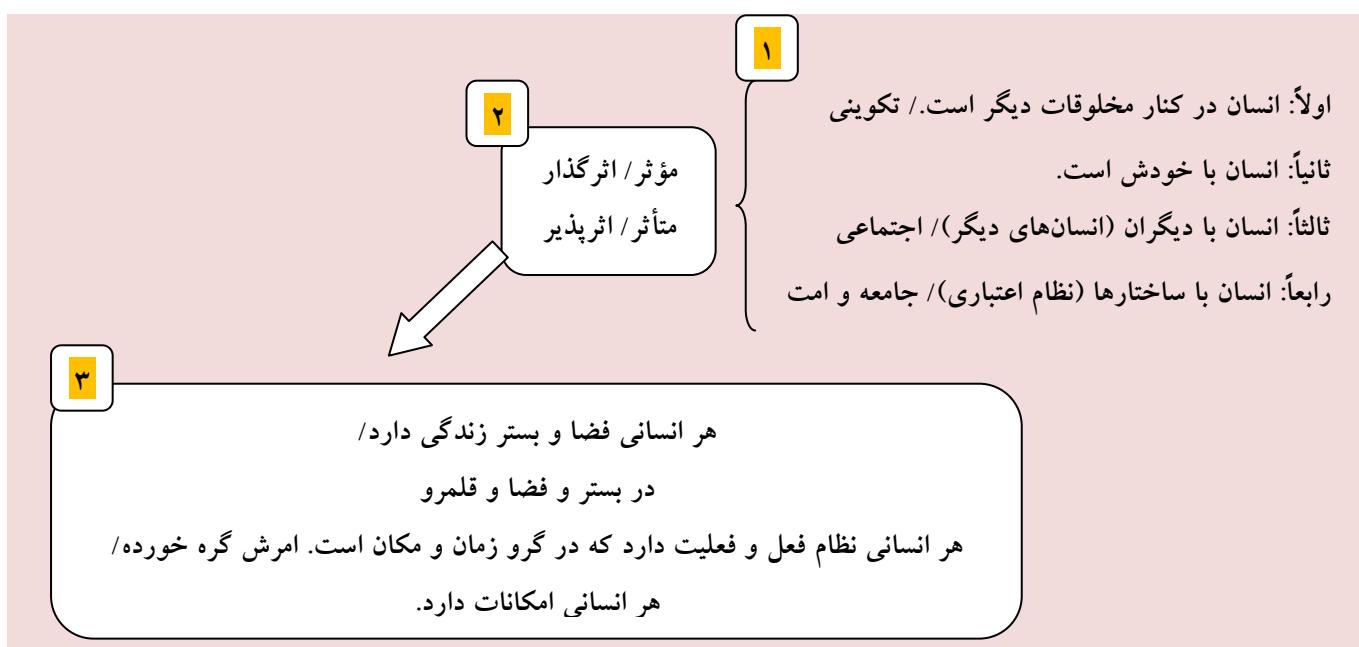
سوره مبارکه فلق

جلسه هفتم: ۹۳/۱۰/۲۷

- «انسان» در زندگی تنها نیست و همان‌طور که خودش حرکت دارد بر حرکت‌های دیگران نیز اثر می‌گذارد. بنابراین باید حرکت انسان در «مختصات حرکت‌های دیگر» مورد تحلیل واقع شود.



- چهار حرکت برای انسان ذکر شد (فلق از منظر انواع حرکت)
- گفته‌یم مجموع این حرکت‌ها، فضای عمومی زندگی را برای انسان فراهم می‌کند، فضایی که انسان درون آن تنفس می‌کند و از آن تأثیر می‌گیرد و بر آن تأثیر می‌گذارد.
- همچنین انسان یک سری «امور و کارهایی» دارد که می‌تواند درونی، فکری و عملی باشد و یک سری «امکانات» هم دارد. در واقع این حرکت‌های برآیندشان در سه قسمت دیگر ظهور پیدا می‌کند.
- مواجهه انسان با دیگران، «کارها، امور و امکاناتش» را می‌سازد اما خود انسان نیز یک فضای عمومی، امکانات و کارهایی دارد که حرکتش منوط به آنهاست.
- منظور از امکانات، «استعدادها و توانهای درونی به اضافه وسایل و ابزار بیرونی» است.
- فلق = ظهوری که بر اساس سیر و صیروریت اتفاق می‌افتد لذا حتماً باید حرکتی وجود داشته باشد.



- حال سوال این است که اگر فضای عمومی انسان ایراد داشت و سبب اختلال در کار انسان شد، و یا به او امکانات نرسید و ...، اینها چه تأثیری بر روی حرکت انسان می‌گذارد و چه تأثیری باید بگذارد؟ اگر فضای عمومی خراب باشد به گونه‌ای که حرکت مختل شود، چاره‌ای غیر از اختلال وجود ندارد. آسیب‌ها از ناحیه حرکت‌ها و یا بستر، امور، امکانات و یا اثرگذاری و تأثیرپذیری بر فرد وارد می‌شوند. یعنی در وارد شدن آسیب هیچ شکن وجود ندارد.

- آیا انسان قدرت دفع یا رفع آسیب را دارد یا این که محکوم به آسیب‌هاست؟ پاسخ این سوال برمی‌گردد به حیطه اختیار انسان که قدرت او چقدر است و آیا می‌تواند آسیب‌ها را دفع کند یا نمی‌تواند؟ جواب: بله انسان قدرت دفع و رفع آسیب‌ها را دارد زیرا مبتنی بر سور مبارکه ناس و فلق، امر به «استعاذه» شده است و اگر قدرتش را نمی‌داشت امر به استعاذه نمی‌شد. اگر کسی در فضای عمومی بسیار آسیب‌زایی هم زندگی کند این گونه نیست که نتواند با آسیب‌ها مقابله کند.

- بحث اصلی برای اثبات این قضیه اصالت فطرت و زندگی فطری در انسان است یعنی هر کس در هرجایی متولد شود بر اساس «فطرت» زاده می‌شود و یک در گران‌بهایی به نام «فطرت» در او متبلور می‌شود که می‌تواند آسیب‌ها را دفع یا رفع کند. انسان بر اساس فطرت، اگر دچار آسیب‌ها شود، با آسیب‌ها مخلوط نمی‌شود زیرا فطرت سنتیتی با آسیب ندارد. اصل این موضوع در سوره مبارکه ناس بحث شده است. **«فطرت» هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود بلکه رجوع به آن کم و زیاد می‌شود.**

- **«فطرت»** آن روح الهی است که در انسان جاری است و انسان قدرت رجوع به آن را دارد.

- نکته مهم: حداقل انسانیت این است که انسان وقتی به اضطرار می‌رسد فطرتاً خدا را بخواند و اگر کسی در اضطرار نیز خدا را نخواند، از انسانیت خارج شده است.

- دفع و رفع آسیب به وسیله تفکر و تعقل است. **«تفکر و تعقل»** فرآیند رجوع به فطرت است.

- **«تفکر و تعقل»** یعنی احضار حجت درونی در رجوع به حجت بیرونی.

- اگر کسی **«تفکر و تعقل»** را به این معنا که پایه تقوا و کنترل در رفتار و باور است از خود سلب کند، در نظام فطری اش به طور طبیعی فرآیند رجوع به فطرت در او خاموش می‌شود. اگر تفکر و تعقل در انسان دچار اختلال شود کارش به اضطرارها و بلاها سپرده می‌شود. بلاها و اضطرارها به این خاطر است که تفکر و تعقل در انسان فعال شود.

- توجه: منظور از تفکر و تعقل آن است که قرآن از آن به عنوان تفکر و تعقل یاد می‌کند نه آنچه که ما آن را تفکر و تعقل می‌گوییم. انسانی که رجوع به فطرت نداشته باشد از نظر قرآن مسخ شده است.

- نکته مهم: حد مسخ در انسان، وابسته به لباس اوست. یعنی حد مسخ در انسان، زائل شدن «حیا» در اوست و وقتی انواع حیا در انسان به صفر رسید، فرد منسوخ می‌شود. اینکه فرد میل به لباس پیدا می‌کند نشانه «تقوا» است و شیطان اولین کاری که می‌کند لباس را از تن انسان در می‌آورد و آخرين کاري هم که می‌کند اين است که نمی‌گذارد فرد لباس پوشد. وقتی می‌گوییم «لباس»، یعنی انواع لباس. مثلاً: رعایت کردن حقوق دیگران نیز نوعی لباس است برای انسان و یا تقوا برای انسان لباس است و ...

- نکته: نقش بلاها و ابتلائات در زندگی بسیار برجسته است:

- ✓ ۱- بیدارکننده و احیاءکننده
- ✓ ۲- ارتقاء‌دهنده

- بنا بر نظر قرآن انسان با رجوع به فطرت، تفکر و تعقل می‌تواند به جایی برسد که آسیب‌ها نتواند به او آسیبی برساند و این بدان معنی نیست که چنین انسان‌هایی بلاها را تجربه نکرده‌اند.

زنگ خطری برای همه:

- انسان دارای طبعی است که اگر در مسیر هدایت قرار نگیرد تفکر و تعقل خود را مسدود می‌کند، زیرا مسدود شدن تفکر و تعقل موجب پذیرش همه آسیب‌ها و دریافت همه بدی‌ها است. هنگامی که رجوع به فطرت مسدود شود، امکان «استعاذه» از او برداشته می‌شود فلذاً آسیب‌ها در او اثر می‌کند و او محکوم به «تأثر» بر اثر آسیب‌ها است. در روایات داریم «شراب خوردن» و یا «غضب» کلید همه بدی‌هاست زیرا اینها تفکر و تعقل را در انسان تعطیل می‌کنند.

- مکانیزم استعاذه تفکر و تعقل است.

- «تفکر» یعنی رسیدن به بینایز یعنی طوری حرکت کنیم که همراه حق بشویم.

- «تفکر و تعقل» در قرآن منفی به کار نرفته و همیشه مثبت است و معادل با «تفواست»، به عبارتی، روی دیگر تقواست.

- پس رفتارهای ما می‌توانند آسیب را به سمت مثبت سوق دهد.

- توجه: «فطرت» یک نهاد خدایی در درون هر انسانی است که اگر به آن رجوع بشود به نسبت این رجوع ما را هدایت خواهد کرد. مثلاً بر اساس فطرت، ضرر زدن به دیگران ممنوع است و هیچ انسانی نیست که این گزاره را ممنوع نداند، مگر این که مسخ شده باشد که ضرر زدن به دیگران را مجاز بداند. (درباره موضوع فطرت، کتاب «فطرت» نوشتۀ آقای جوادی آملی بسیار جالب و مفید است)

- اینکه انسان به هر قیمتی بخواهد به «نفع» برای خودش بر سر خودخواهی مطلق است و این نهایت بی‌حیایی است و نهایت بی‌حیایی هم می‌شود بی‌لباسی.

- نکته: فطرت در هیچ حالتی خاموش نمی‌شود، بلکه رجوع به فطرت خاموش می‌شود.

- یکی از واژه‌هایی که در قرآن برای مسدود شدن تفکر و تعقل آمده است واژه «سحر» است، زیرا عقل فرد در چشمش خواهد بود به این معنا که دیگر مطابق معیارهای فطری عمل نمی‌کند بلکه بر اساس معیارهای جعلی عمل می‌کند.

- «سحر» واژه‌ای است که در قرآن برای مسدود شدن تفکر و تعقل به کار می‌رود هنگامی که فرد تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان گفت: به عدم استعاذه و عدم مراجعته به تفکر و تعقل در هنگام مواجهه با مسائل «سحر» گفته می‌شود.

- «سحر» یک عملیات با القاء بیرونی است که به دلیل فقدان تفکر و تعقل در فرد اثر منفی می‌گذارد (این القایات در خصوص منافع یا ضررهای دنیایی می‌باشد).

- القایات نیز دو دسته می‌شوند:

۱- برخی بر اساس برنامه‌اند.

توضیح مورد ۱: بر اساس برنامه مثل سیستم‌های حاکمیتی و یا رسانه‌ای است. مانند نظام استکبار جهانی که شیطان در رأس برنامه‌ریزی آن قرار دارد. القایات بیرونی با برنامه صورت می‌گیرد.

۲- برخی بر اساس بروزنده.

توضیح مورد ۲: بر اساس القایات محیطی خود به خودی اتفاق می‌افتد. (مثلاً در خصوص منافع دنیا)

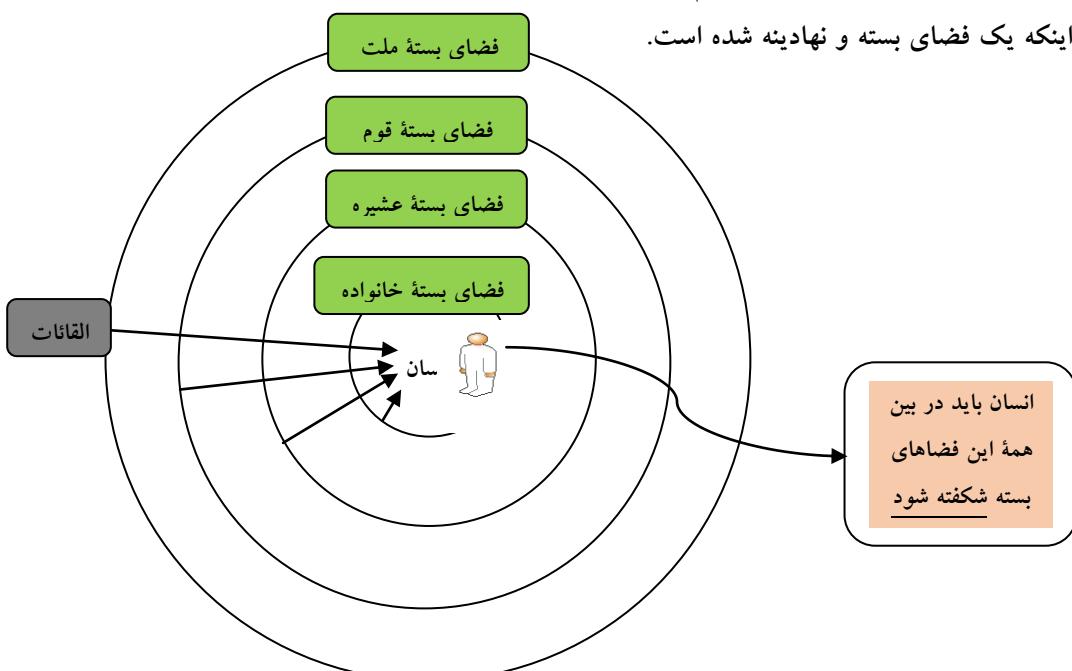
- «سحر» هم حالت متعدد دارد و هم حالت لازم:

• در حالت متعددی، با برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. مثلاً شخصی که دعائنویسی بلد است، با این کار در فردی دیگر سحر ایجاد می‌کند.

• در حالت لازم، دیگری سحر ایجاد نمی‌کند و خود فرد بسته و قفل می‌شود و دلیلش را هم نمی‌داند.

- در هر دو حالت چه متعددی و چه لازم، به دلیل فقدان تفکر و تعقل در فرد سحر ایجاد می‌شود. یعنی اگر «تفکر و تعقل» در فرد فعل باشد هیچ القاء بیرونی در او اثر نمی‌گذارد زیرا تفکر و تعقل قدرت رجوع به «فطرت» را دارد و القایات بیرونی حداقل خدمتی که به فرد می‌کند این است که او را به فطرتش رجوع می‌دهد.

- نکته: انسانی که تفکر و تعقل نداشته باشد نمی‌تواند بفهمد که قرآن معجزه است.
- مهم‌ترین کار در زندگی برای انسان «فعال‌سازی تفکر و تعقل» است زیرا از یک طرف تعقل و تفکر مواجهه با آسیب‌ها می‌شود و از یک طرف به فطرت ارجاع می‌دهد. رسانه‌هایی که سحر دارند، برنامه‌ریزی می‌کنند که فرد چه چیزی را ببیند و چه چیز را نبیند مانند بی‌بی‌سی که سحر خبری دارد. یعنی فرد نمی‌تواند بگوید من این اخبار را می‌شنوم و روی من اثر نمی‌گذارد، بلکه این رسانه سحر دارد و نمی‌شود که فرد بشنود و رویش اثر نگذارد زیرا درجه القاء بیرونی‌اش آنقدر قوی است که در بین اخبار آنچه به نفع خودش است را به نحوی هنرمندانه می‌گنجاند. اگر او تفکر و تعقل خود را فعال کند می‌فهمد که اصلاً نباید به این اخبار گوش کند.
- مثال: در روایات داریم «صاحب‌تبا شر و شرور، انسان را مشorer می‌کند»، حال فرد با تفکر و تعقل می‌فهمد که نباید خود را در معرض شرور قرار دهد.
- مثال دیگر: مواردی که در روایات تأکید کرده‌اند دوستی نکنید: دروغ‌گو، بخیل، احمق، فاجر، ترسو است.
- «تفکر و تعقل» به قدرت فرد وابسته است و وابستگی آن به مراتب رشد انسان است حتی رشد طبیعی و در انسان به تدریج به فعلیت کامل می‌رسد. البته بعضی از انواع تفکر، مثل «تفکر و تعقل اجتماعی» بعد از بلوغ شکل می‌گیرند.
- برخی از مدل‌های تفکر مانند «تفکر مسئولیتی» در زمان‌های خاص و به تدریج رشد می‌کنند. یعنی خود فعال شدن تفکر و تعقل در انسان نیز تابع «مراحل و مراتب» است.
- حد اولیه تفکر و تعقل «شرعيات» است یعنی فهم واجب و حرام. به همین خاطر، بلوغ با وجود حرام و واجب مطرح می‌شود.
- اگر کسی مبتلای به گناهان رساله‌ای است او در حد اولیه تفکر و تعقل مانده است، لذا از این فرد نمی‌توان توقع دفع القاء بیرونی را داشت.
- تفکر و تعقل در «مواجهه» فعال می‌شود. انسان در حوزه تفکر و تعقل یا موضوع در حد تحلیل خودش می‌تواند فعال باشد و یا اینکه به مرجع و مشاوری رجوع می‌کند.
- قدرت تفکر و تعقل، احضار حجت‌های درونی و رجوع به حجت‌های بیرونی است.
- نکته: انسان در فضای بسته خانواده، عشیره، قوم و امت است که در بین همه این القاتات باید **شکوفا بشود**. «من شَرّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبْ» یعنی اینکه یک فضای بسته و نهادینه شده است.



- بسته بودن فضاهای به این معناست که خوب و بد آن مخلوط است و فضای فکری انسان را مسدود می‌کند. انسان خارج از فضاهای بسته‌اش دیگر نمی‌تواند بیندیشد و لذا لایه لایه برای او ظلمات ایجاد می‌شود.
- خداوند «استعاذه» را در جایی مطرح می‌کند که فضاهای پیرامونی انسان به طور کامل (وقب) ظلمت کده است.
- خدا با آوردن جمله «غَاسِقٌ إِذَا وَقَبْ» در سوره، اثبات می‌کند که «غَاسِقٌ إِذَا وَقَبْ» وجود دارد اما خدا از انسان خواسته در عین حال قدرت استعاذه خود را فراموش نکند.
- انسان موجودی است که در عین ظلمانی بودن همه فضای پیرامونی اش قدرت مقابله و شکوفایی دارد. زیرا انسان از القایات رحمانی غیبی (الهام یا وحی) برخودار است و این حد برخورداری از الهامات غیبی در هر شرایطی برای انسان وجود دارد. یعنی فضاهای بسته به جهت عرضی می‌توانند انسان را بینندند اما از نظر طولی این امکان وجود ندارد. مثلاً حتی اگر انسانی مانند امام موسی کاظم (ع) باشد و او را ۱۴ سال در زندان بیندازند، کاری می‌کند که از آن شرایط بسیار سخت، تقریب بیشتری در نزد خدا پیدا کند.
- «تفکر و تعقل» در انسان سبب اتصال او به غیب است بنابراین اگر فعال شود هیچ سحری در او کارساز نخواهد بود. نظام تفکر و تعقل «تسبیحی» است.
- مواجهه با موانع، راه فعال شدن تفکر و تعقل است و بدون مواجهه با موانع اصلاً فعال نمی‌شوند. زیرا نظام فعال شدنش بر اساس مواجهه با موانع است.
- هر آسیبی اگر تفکر و تعقل انسان را به نوعی فعال کند آن را از آسیب بودن به نفع، تغییر وضعیت می‌دهد علتش این است که تفکر و تعقل « محلّ » است مانند آب گُرمی مانند، نجاست را در خود حل می‌کند. چون وصل به جریان الهی است مسائل و مصائب را به جریان خودش متصل می‌کند.
- پله‌های زندگی انسان بر مسائل می‌چرخد و نام این پله‌ها «نیاز» است. اتصال مسائل به نیاز را «اضطرار» گویند. انسان هرچه به سمت بالا می‌رود نوع نیازها و اضطرارهایش فرق می‌کند. جنس این نیازها و اضطرارها برای افراد مختلف متفاوت است و برای هر کس به نسبت خودش است. این نیازها و اضطرارها است که «تفکر و تعقل» و «الهام» را فعال می‌کند.
- اگر انسان تعریف‌ش از زندگی، داشتن یک زندگی بی‌دردسر و میسر (یک شبیه به جایی رسیدن) و خمرآلود (لذت و شهوت) باشد، در واقع تفکر و تعقل خود را از حیز انتفاع خارج می‌کند.
- اگر انسان است باید وصل به خدا بشود به جای این که بخواهد وصل به نظمات بشود زیرا انسان قدرتی دارد که خدا او را برای خودش خلق کرده است. در روایت داریم: «خُلقتُ بَيْدِي»، یعنی «او را با دستان خودم و برای خودم خلق کردم» یعنی در مواجهه با مسائل هم می‌خواهم سیستم اتصالش وصل بشود. حتی اگر حکومت دینی اقامه شود اولین چیزی که حکومت دینی بنا می‌کند «توحید» است، یعنی همان اتصال به خدا.
- انسان فطرتاً خوش بودن و به رضایت رسیدن را دوست دارد، اما آیا غیر این است که این رضایت فقط در اتصال به خدا حاصل می‌شود و اشیاء و اموال به هیچ وجه نمی‌توانند در او خوشی ایجاد کنند؟
- قاعده کلی رضایت: اگر «رضایت» دوام نداشته باشد، اصلاً رضایت نامیده نمی‌شود. خصوصیت «رضایتمندی» تدوام آن است.
- «تفکر و تعقل» آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی و حاکمیتی را تبدیل به وضعیت‌های خودشکوفایی می‌کند. هر قدر آسیب‌های مربوط به خانواده، عشیره، قوم و ملت بیشتر احصاء شود و تفصیل داده شوند، تفکر و تعقل فعال‌تر می‌شوند و فرصت خودشکوفایی نیز بالاتر می‌رود و هرچه این آسیب‌ها، پیچیده به هم و درهم باشند، بر عکس می‌شود.
- خاصیت تفکر و تعقل این است که متناسب با آسیب‌ها به انسان رشد می‌دهد.

- دو راه حل برای مسائل و مصائبی که فرد با آن مواجهه است وجود دارد:
- ۱- حل مشکل از بیرون ۲- حل مشکل از درون. مثلاً فردی که دچار فقر شده برای حل مشکل فقرش به او می‌گویند: «صدقه بد» یعنی به خدا اعتماد کن و این کار را انجام بده مشکل فقرت حل می‌شود. روایات متعددی در زمینه رفع فقر با دادن صدقه داریم.
- اگر بتوانیم در مواجهه با فضا و پسترهای، به جای برطرف کردن عیوب دیگران، «عیوب» خود را برطرف کنیم به مقام «استعاده» دست پیدا می‌کنیم.
- قاعده کلی: هر مسئله‌ای برای من پیش می‌آید بهانه‌ای برای فعال شدن تفکر و تعقل من است. پس باید در مواجهه با هر مسئله‌ای به جای «لطمه خوردن»، تفکر و تعقل را فعال کنم و از آن درس بگیرم. این‌گونه همه مسائل و مشکلات انگار صحنه‌آرایی برای درس گرفتن من بوهه‌اند.

زنگ دوم:

* آسیب‌ها:

- رشد انسان دارای سیر است و او در مسیر رشد، باید مراحل و مراتبی را طی کند تا بتواند در دوره عمر و اجل به «لقاء‌الله» برسد.
- بسترها زندگی بر مسیر رشد انسان اثر می‌گذارند که خیلی از اوقات این تأثیرات باب طبع انسان نیست و از آن‌ها اطلاق به «مشکلات» می‌کند.
- قاعده کلی در مشکلات این است که انسان مراحل و مراتب خود را به خوبی سیر کند و اگر «القاتات محیطی» یا «رفتارها» یا «امکانات» مانع سیر و صیروریتش شدند او در فلق محبوس خواهد شد.
- اگر انسانی به واسطه «بسترها» یا به وسیله «کارها» و «توانمندی‌ها» یا «القاتات»، مراتب و مراحل رشدش متوقف شود به این معنی است که در فلق خودش محبوس شده است. در واقع سلسله فلق‌های مختلف و پی در پی، نشانه رشد انسان است. به این معنی که اگر زندگی انسانی یکنواخت شود یعنی شاهد تغییرات رو به جلوی او نباشیم، او در فلق محبوس شده است و به این محبوس شدن در فلق، «سحر» گفته می‌شود.

➤ سحر: توقف در فلق

* دستورالعمل‌هایی پرای شکستن حلقة معیوب سحر:

روزمرگی و تکرار در زندگی بسیار خطرناک است و شایه سحر در آن وجود دارد. پس خروج از روزمرگی که به معنای تحولات فکری و روحی است (یعنی قوی‌تر، بانشاط‌تر و با تدبیرتر شده باشد) نشانه خروج از در معرض سحر بودن است. این چنین انسانی هر روز باید شاهد یک خبر خوش برای خودش باشد.

مقابله با روزمرگی قواعد را به هم می‌زنند و امورات را درست می‌کند. این موضوع بسترها زندگی را نیز تغییر می‌دهد و می‌تواند ظلم‌ها و قفل را بشکافد و استعدادها را شکوفا کند.

در هر مواجهه‌ای (مطلوب یا نامطلوب) انسان مورد ابتلاء است و لازم است از آن موقعیت، رضایت پروردگار خویش را به دست آورد. این‌ها همگی بهانه رشد انسان هستند و در نتیجه انسان باید حُسن‌ظن به خدا را در خود افزایش دهد. یعنی اگر در سختی افتاد برای خود یک جایگاه شایسته در نظر بگیرد و حُسن‌ظن خود را به خدا نشان بدهد. لذا او در هر حالی در مسیر زندگی نسبت به خدا حُسن‌ظن خواهد داشت. در روایت نیز آمده برای مؤمن هر چیزی خبر است.

در هر مواجهه‌ای (مطلوب یا نامطلوب) در مواجهه با دیگران یا بدون مواجهه با دیگران، لازم است بررسی عیوب و نواقص خود، مقدم بر هر چیزی باشد. وقتی با یک سختی مواجهه می‌شوید، مثلاً یک عیبی در طرف مقابل می‌بینید، اگر به نسبت آن عیب، عیبی را در خودتان اصلاح کنید ناخودآگاه در او هم اثر گذاشته و او هم به تدریج اصلاح می‌شود زیرا انسان‌ها با هم نسبت پیدا می‌کنند و در این نسبت روی هم تأثیر می‌گذارند. به طور طبیعی تغییر وضعیت فرد، موجب تغییر وضعیت اطراف می‌شود. زیرا انسان در یک مختصات زندگی می‌کند که وقتی از یک پله به پله دیگر می‌رود قوانین پله بالا برایش جاری می‌شود. توان و گشايش و بستر مثبت دیگری برایش فراهم می‌شود. اگر انسان توانش در مواجهه با مشکلی ده باشد، این گونه بیست خواهد شد. بحث امکان تأثیر است که باعث زیاد شدن قدرت می‌شود و در واقع مشکلات، محل افزایش توان فرد خواهند بود. همان‌طور که شما مقدراتتان به بقیه متصل شده است، دیگران نیز مقدراتشان به شما وصل است.

انسان باید سعی کند اهتمام جدی در رفع عیوب خود داشته باشد و موقعی که عیوبش برطرف نشده به عیوب دیگران نپردازد. این مسئله منجر به رشد او خواهد شد. مسلماً وقتی که عیوبش را برطرف کرد قدرت تأثیر گذاری اش بسیار بیشتر می‌شود. کسانی که در زندگی مشکل دارند، با خودشان خلوتی بکنند و در آن عیوب خود را مورد شناسایی قرار بدهند، این باعث بالارفتن قدرت مواجهه در آنها خواهد شد.

عيوب در سه دسته قابل تفکیک هستند:

۱. در لایه ادراک و باورها (گمان‌ها و حدس‌ها)

۲. در لایه صفات و توجه (مبدأ خواست و طلب هستند)

۳. در لایه رفتارها، گفتار و واکنش‌ها

توضیح ۱: بخش‌هایی که در لایه باور هستند، مثل باور غلط اینکه زندگی همه‌اش مشکل و درد سر و یا پوچی است.

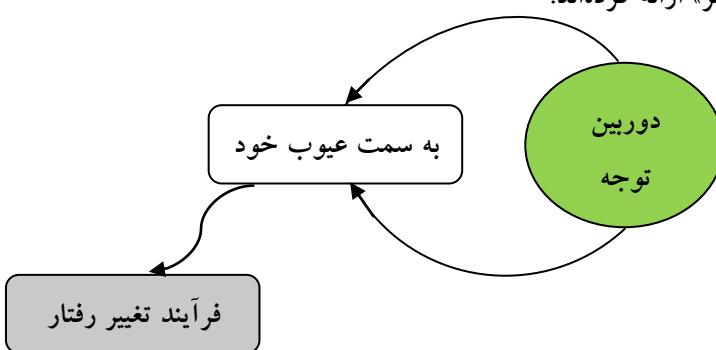
توضیح ۲: پرخوابی، کم‌حرفی، مقایسه کردن. صفات دسته‌بندی دارند و دارای تفصیل هستند و مجموعه اختلالات را ایجاد می‌کنند. عیوب در ابتدا «عيوب» هستند اما وقتی که بروز پیدا می‌کنند یعنی حاسدی اذا حسد شود، تبدیل به «اختلال» می‌شوند. «حسادت» عیوب است و ابراز کردن حсадت اختلال است. از این رو تمام عیوب در حالت بروز اختلال هستند. در واقع عیوب، پشت صحنه است و اختلال صحنه علنی است.

- اگر کسی بتواند عیوب خودش را بشناسد، آن اختلال در او تبدیل به تقوای شود و صحنه‌های بدیعی را ایجاد می‌کند و فرد می‌تواند به مقام محمود برسد زیرا از حُسن رفتاری که انجام داده است مورد حمد ملائکه قرار می‌گیرد. یعنی عیوب را داشت و چون آن عیوب را فهمید، آینه گردید و لذا تبدیل به «اذا» نشد و حسد خود را تحریک نکرد بلکه تقوایش تحریک شد و در نتیجه توانست خالق صحنه بدیعی گردد. این همان اتفاقی است که برای معصومین (علیهم السلام) می‌افتد.

- انسان ناگریز به مواجهه با اختلالات است. در این موقع باید فرد را به عیوب خود دلالت داد تا آنها را برطرف کند.

- ما خیلی اوقات عیوب‌هایی را که به دیگران می‌گیریم در خودمان داریم اما خود را سزاوار اصلاح نمی‌دانیم و به اشتباه دیگران را سزاوار اصلاح می‌دانیم! اگر انسان چیزی را برای خودش بپسندد اما همان چیز را برای دیگران نپسند «نفاق» در انسانیت دارد. انسان

باید دوربین توجهش را روی خودش بیندازد. این کار باعث می‌شود به طور طبیعی فرآیند رفتارش تغییر کند. اهل‌بیت (علیهم السلام) نیز دستورالعمل‌هایی برای شکستن «حلقه معیوب سحر» ارائه کرده‌اند.



- اگر از بین‌نهایت عیوبی که داریم، یکی از آنها را اصلاح کنیم باعث می‌شود قدرتمان ده برابر شود و بتوانیم عیوب‌های بعدی را نیز برطرف کنیم.

- بین کسی که در هنگام دعوا خودش را در مقام برتر نبیند، بلکه خودش را معیوب بینند با کسی که خود را در مقام برتر بینند، فرق بسیار است. با این نگاه او به سمت اصلاح پیش می‌رود. این گونه فرد می‌تواند با اصلاح عیش، خود را نزد خدا عزیز کند. دعای مکارم اخلاق امام سجاد (علیه السلام) در این زمینه بسیار ویژه و استعاذه‌ای است، اگر کسی بخواهد در منطقه توجه به عیوب، به سمت استعاذه برود این دعا را بخواند زیرا انواع مدل‌ها در آن مطرح شده که در این زمینه بی‌نظیر است.

- اگر ضعف و عیبی در خود می‌بینیم به خودمان اهانت نکنیم بلکه آن را برطرف کنیم. بسیار بد است که عیبی داشته باشیم اما خود را در موقعیت یک آدم بی‌عیب بینیم! در واقع دانستن عیب به معنی اهانت کردن به خود نیست بلکه این باعث رفع آن می‌شود و در نتیجه عزت نفس انسان نزد خدا بالا می‌رود.

- آدمی که خودش را دارای عیب بینند، نمی‌تواند با دیگران درگیر شود. مشاهده عیب به گونه‌ای که انسان را به سمت خواری بکشاند خودش عیبی دیگر است.

- انسان در حوزه عیوب و اختلال، «محدود» است اما بالعکس در حوزه تکامل و پیشرفت «نامحدود» است.

- «محدود بودن» یعنی حصر دارد و می‌توان برایشان حد گذاشت. می‌توان یک حصر عقلی برای عیوب درآورد. یعنی ممکن است ریشه‌شناسی بشود و معلوم گردد که تمام این عیوب در یک بسته قرار گیرد و یک راه کار کلی داشته باشد که کل آن را خاموش کند. نظام عیوب یک نظام هندسی مشخص است و هرکسی از اولین و بارزترین عیب خود شروع کند موفق به کنترل همه عیوب خود خواهد شد.

▪ مواجهه ما با دیگران آینه‌ای برای تشخیص عیوب ماست لذا فرصتی مغتنم است. اولین کاری که در مواجهه با مسائل به وجود آمده توسط دیگران، نظر ما را جلب می‌کند، نگاه به خودمان است. باید موضع گیری خودم را نسبت به ضعفی که می‌بینم احصاء کنم.

- نکته: فلق انسان‌های معمولی، با فلق امام معصوم فرق می‌کند زیرا امام در مقام «انذار» قرار دارد. حتی فلق هستی و انسان‌های دیگر و جامعه نیز با هم فرق دارند.

- همین که ما بتوانیم زنجیره سحر را بشکنیم، قدرت تفکر و تعقل را فعال کرده‌ایم و این یعنی متصل به قدرت الهام می‌شویم.

- در حوزه بسترهای تقویت باورها و در حوزه امور، عزم به کارهای مستمر و جدی و در حوزه امکانات (یعنی استعدادها و نقش‌ها) قرار گرفتن در جایگاه مناسب و استفاده مناسب از ظرفیت‌ها منجر به «استعاده» خواهد شد.
- هر انسانی اگر بتواند در کارهایی که مربوط به خود اوست و نسبت به آن توانمند است، قرار بگیرد توفیق الهی را با خود همراه می‌کند. وقتی که امکانات سرجای خود قرار نمی‌گیرد و وقتی افراد از امکاناتشان در غیر موضع درست استفاده می‌کنند، امکانات را هدر داده و ایجاد اختلال می‌کنند.
- برای امکانات باید توان‌شناسی، ظرفیت‌شناسی و نقش‌شناسی کرد. اگر کسی این کار را کند آنگاه «استعاده» کرده است که بخشی از اینها با عترت گرفتن از گذشته اتفاق می‌افتد (الهام گرفتن) و یا با ترک مقایسه توان‌های خود با دیگران.
- هر کس باید به فکر استفاده بهینه از امکاناتی باشد که در اختیار اوست. در واقع اگر کسی در مواجهه با امور، خودش را با دیگری مقایسه کند محکوم به شکست است چه مادی و چه معنوی.
- اتفاقی که در «حسود» می‌افتد این است که امکانات دیگران برای او از امکاناتی که خود دارد مهم‌تر است. خدا به هر کسی توانمندی خاصی داده و بیشتر از آن هم از کسی توقع ندارد. در همان اندازه وسعت تکلیف داده است. حالا اگر کسی امکانات دیگری برایش اهمیت پیدا کند در واقع او به «کسی که» آن امکانات را عطا کرده است، اعتراض دارد. (یعنی به خدا اعتراض دارد)
- ظرف یک لیتری و ده لیتری حظّشان از پرشدن یکی است. مثلاً رسول خدا و مطیع رسول خدا می‌توانند یکی شوند و هر دو در بهشت کنار هم باشند اگر هر کدام ظرف خودشان را پُر کنند.
- اساس استعاده، احساس فقر بنده به خداست. پس از احساس فقر، انسان در مواجهه با دیگران متواضع می‌شود و از تکبّر می‌افتد.
- مَنْش انسان متواضع در مواجهه با دیگران متفاوت است زیرا نوع نگاه او به دیگران متفاوت شده است. همین که انسان از تکبّر بیفتد عبودیت در او شکوفا می‌شود.

اللَّمَّا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ رَبِّ الْعَالَمِينَ